**اصول: استصحاب، جلسه 57: 11/10/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین**

**الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین**

بحث در استصحاب عدم نسخ بود در استصحاب عدم نسخ، مرحوم اقای خویی می فرمایند اشکالی وجود دارد که مشترک است بین استصحاب عدم نسخ نسبت به شرایع سابقه و شریعت فعلی یعنی دین اسلام است یک اشکالی دیگر هست که اختصاص دارد به استصحاب نسخ در شرایع سابقه. امااشکال مشترک این است که در استصحاب عدم نسخ، موضوع باید یکی باشد ولی حکم برای کسان آن فرض کنید در مورد مثلا شرایع سابقه را در نظر بگیرید کسی که آن شریعت سابق را درک کرده است حکم مربوط به آن شریعت سابقه است ولی ما می خواهیم برای افراد این شریعت فعلی ثابت کنیم که اینها دو فرد هستند این اشکال در مورد شریعت ما هم می آید که حکم مربوط به افرادی هست و ما افراد دیگری هستیم . شیخ جواب میدهد که ما استصحاب را نسبت به کسی که هر دو شریعت را درک کرده حاری می کنیم نسبت به بقیه افراد با قول عدم الفصل حکم را تعمیم می دهیم یا نسبت به شریعت ما می گوییم کسی که نسبت به زمان یقین به عدم النسخ وجود داشته حکم در حق او قطعا وجود داشته نمی دانیم حکم در حق او نسخ شده است یا نه. اصل را در حق او جاری می کنیم این اصل استصحابی را در حق دیگران با قول به عدم الفصل تعمیم می دهیم. فرض کنید در زمان پیغمبر این حکم نسخ شده یا نه خوب یک نفر آن زمان بوده که نسبت به او شک می کنیم. کسی که قبل از زمان شک موجود است و بعد از زمان شک هم موجود است مرحوم شیخ بحث را در مدرک شریعتین آورده که این بحث تطبیقش در مورد شریعت ما هم اینچنین است که بیان شد در حق مدرک شریعتین استصحاب به این اعتبار است که زمان قبل از شک یعنی زمانی که یقین داشتیم شریعت سابقه معتبر بود و زمان شک یعنی الان که شریعت فعلی آمده هر دو زمان را یک نفر درک کرده است شک می کنیم که حکم استمرار دارد یا نه. مشابه این استصحاب عدم نسخ در یک شریعت نیز جاری می شود کسی هر دو زمان را درک کرده است. اشکال این بود که من که الان شک می کنم قبلا نبودم که الان حکم در حق من استصحاب شود و ثابت شود می گوییم در حق کسی که قبلا بوده بقای حکم را استصحاب می کنیم به دیگران با قول به عدم الفصل حکم را تعمیم می دهیم. عبارت اقای خویی: انا نفرض الکلام فی من ادرک الشریعتین أو أدرک الزمانین - این الزمانین را در کلام آقای خویی می خواستم توضیح بدهم-فیثبت الحکم فی حقه بأصالة عدم النسخ البته فی حق غیره ایشان تعبیر می کند بقاعدة اشتراک التکلیف من الان تعبیر مرحوم شیخ را یادم نیست به قاعده اشتراک تعبیر می کند یا . رسائل اینجا هست بیاورید ببینم به همان اشتراک تمسک کرده اند. بالاجماع، به هر دو تمسک کرده است عبارت مرحوم شیخ این است که « أنّه لا فرق في المستصحب بين أن يكون حكما ثابتا في هذه الشريعة أم حكما من أحكام الشريعة السابقة ؛ إذ المقتضي موجود ـ وهو جريان دليل الاستصحاب ـ وعدم ما يصلح مانعا ، عدا امور : منها : ما ذكره بعض المعاصرين ، من أنّ الحكم الثابت في حقّ جماعة لا يمكن استصحابه في حقّ آخرين ؛ لتغاير الموضوع ؛ فإنّ ما ثبت في حقّهم مثله لا نفسه ، ولذا يتمسّك في تسرية الأحكام الثابتة للحاضرين أو الموجودين إلى الغائبين أو المعدومين ، بالإجماع والأخبار الدالّة على الشركة ، لا بالاستصحاب. وفيه : أوّلا : أنّا نفرض الشخص الواحد مدركا للشريعتين ، فإذا حرم في حقّه شيء سابقا ، وشكّ في بقاء الحرمة في الشريعة اللاحقة ، فلا مانع عن الاستصحاب أصلا ؛ فإنّ الشريعة اللاحقة لا تحدث عند انقراض أهل الشريعة الاولى» اصلا تعمیم را نیاورده در کلامش. بحث سر این است که استحصاب عدم نسخ را می خواهید بگویید جاری نمی شود خوب در بعضی موارد جاری می شود و همین مقدار کافی است اصلا وارد آن بحث نمی شود. بحث دیگری هست که حکم حاضرین را به غائبین بخواهیم سرایت دهیم با استحصاب و قول به عدم فصل یا عرض کنم آن اصلا ربطی ندارد که آقای خویی. بحث قاعده اشتراک چیز دیگری است متاسفانه اشکالی که در برخی آقایان است این است که اصلا مراجعه نمی کنند به کلمات بزرگان. به حافظه اعتماد می کنند به قبل که مراجعه کرده اند به همان اکتفا می کنند.

آقای خویی میفرماید: « و قد أجاب الشيخ (ره) عن هذا الإشكال بجوابين: (الأول)- أنا نفرض الكلام في من أدرك الشريعتين أو أدرك الزمانين، فيثبت الحكم في حقه بأصالة عدم النسخ، و في حق غيره بقاعدة الاشتراك في التكليف‏ » بعد به قاعده اشتراک اشکال می کند ولی شیخ در این بحث اصلا بحث قاعده اشتراک را نیاورده است که ایشان این بحث ها را پیاده کند.

خوب مرحوم آقای خویی اینجا بحث قاعده اشتراک را مطرح کرده که مرحوم شیخ می گوید در حق آنها با استصحاب ثابت می کنیم در حق دیگران با قاعده اشتراک بعد اشکال کرده اند که قاعده اشتراک در جایی است که موضوع دو تا حکم واحد باشد و موضوع بحث ما این است فرض کنید یک نفر زمان قبل بوده یقین دارد که این خمر است خوب باید اجتناب می کرده الان شک دارم که این خمر است یا نه آیا با قاعده اشتراک می توان گفت که شما هم باید اجتناب کنید یا در حق شما برائت جاری می شود خوب در حق شما برائت جاری می شود آن آقا یقین به خمریت داشته باید اجتناب می کرده شما شک دارید برائت جاری می شود قاعده اشتراک در احکام ظاهریه هم جاری می شود به شرطی که موضوع در هر دو طرف یکی باشد شما فرض کردید که آن طرفی که مدرک الشریعتین است یا مدرک الزمانین است در حقش یقین سابق و شک لاحق وجود دارد اما در حق شما که یقین سابق و شک لاحق وجود ندارد که با قاعده اشتراک حکم را تعمیم دهید. خوب این بحث مرحوم اقای خویی است. ببینید من دو تا عرض دارم اولا کلام مرحوم شیخ این نیست به قاعده اشتراک نمی خواد تمسک کند می خواهد بگوید در مورد افراد قبلی همین مقدار که در مورد مدرک الشریعتین بتوانیم به استصحاب عدم نسخ تمسک کنیم کافی است بیشتر از این در کلام مرحوم شیخ نیست اما اگر کسی بخواهد شبیه همان کلامی که مرحوم شیخ آورده اینجا تطبیق دهد اولا مرحوم شیخ تعبیرش قاعده اشتراک نیست می گوید بالاجماع و الاخبار دالة علی الاشتراک» این اخبار داله بر اشتراک چی می گویند. اینجوری مطرح کنیم که اخبار دال بر اشتراک می گوید آن کاری که آن وظیفه ای که افراد قبلی دارند آن را ما هم داریم حالا وظیفه ای که ببینید یک موقع بحث سر شبهه جزئی است که این خمر است یا نه نسبت به این قاعده اشتراک نداریم ولی در شبهات حکمیه کلیه جایی که نمی دانیم وظیفه ی ما الان چیست آیا ما همان وظیفه افراد قبلی را داریم یا نداریم ممکن است بگوید اخبار دال بر اشتراک یا اجماع با قول به عدم فصل اقتضا می کند همان وظیفه ای که آنها داشتند حتی وظیفه ظاهریه همان وظیفه را ما داشته باشیم ولو آنها اصلا ببینید در مواردی که .

سوال:... پاسخ:‌یعنی اخبار می گوید حلال محمدٍ حلال الی یوم القیامة خوب از این میخواد اینجوری برداشت کند که آن وظیفه ای که افراد قبلی دارند شما هم دارید حالا شریعت سابقه را کار ندارم نمی خواهم بگویم کلام شیخ می آید یا نه. فرض کنید مدرک الزمانین را کسی که دو زمان را درک کرده ممکن است بگوییم وظیفه ای که در شبهات حکمیه است بین افراد یکسان است ولو آن افراد یقین دارند ما شک داریم این قاعده شک می خواد شک ما را برطرف کند بگوید شما ولو شک دارید شک نکنید همان وظیفه ای که افراد قبلی داشتند آن وظیفه را شما دارید قاعده اشتراک برای همین است قاعده اشتراک میخواهد عرض کنم .

سوال: پاسخ: ببینید ما در واقع . بحث این است که آن افراد هر چیزی را که در حق خودشان وظیفه می دانستند ما هم همان را در حق خودمان وظیفه بدانیم فرض این است که قاعده اشتراک میخواد قیدش را ملقی کند اشتراک یعنی این قیود را بردار اختصاص به حضور معصوم ندارد. ولو به جهت تعارض نصین، آن افراد ما میدانیم که آن افراد در تعارض نصین فلان روایت را مقدم می داشتند وظیفه این بود که فلان روایت را مقدم کنند ما هم همان وظیفه را داریم حالا چرا مقدم می داشتند کاری نداریم منشأ آن را من خبر ندارم نیاز نیست بستگی دارد که چجوری از ادله اشتراک ، استظهار کنیم. اقای خویی دو تا چیز را با هم مقایسه می کند فرض کنید یک بنده خدایی که یقین دارد که یک شئ خمر است در زمان سابق آن وجوب اجتنباب داشته ولی برای من وجوب اجتناب نیست و برائت جاری می شود در شبهات موضوعیه درست است لازم نیست که در شبهات موضوعیه حکم شخص یقینی با حکم شخص مشکاک یکی باشد ولی در شبهات حکمیه کلیه ممکن است بگوییم شکی که داری این روایات شک را برطرف می کند می گوید شما که شک داری شک نکنید آن حکمی که ظاهرا برای آنها بود برای شما هم است ولو آنها با استصحاب آن حکم را کرده اند شما با قاعده اشتراک همان حکم را جاری کنید انها شک داشتند که نسخ شده یا نه با استحصاب عدم نسخ حکم کردند که نسخ نشده شما همان حکمی که آنها با استصحاب در حق خودشان جاری کردند شما با عدم نسخ در حق خودتان جاری کنید این بستگی دارد که چجوری این روایات را ببینیم و بعید نیست قاعده اشتراک که میگوییم فرض کنید بحث این است که آنها چرا قائل بودند که نماز جمعه واجب است چون یقین داشتند به معنای آیه قران؛ ما الان به معنای قران یقین نداریم برای ما مجمل و مبهم است مجرد اینکه برای ما مبهم است این باعث است که نتوانیم قاعده اشتراک را جاری کنیم. فرض کنید مردم آن زمان آیه قران را ظاهر می دیدند در وجوب نماز جمعه ما این ظهور در حق مان ثابت نیست خوب ما می خواهیم بگوییم ولو انها حکم ظاهری نماز جمعه را به استناد ظهور دلیل می دیدند و برای ما ظهور دلیل ثابت نیست قاعده اشتراک می گوید به این تفاوت ها نگاه نکن آن حکمی که آنها در حق خودشان جاری میدیدند به نحو شبهات حکمیه نه موضوعیه آن حکم را شما هم در حق خودتان جاری بدانید.

سوال: ... پاسخ: بحث سر این است که قاعده اشترا ک می گوید حکم گذشتگان و آیندگان یکی است (سوال: اشتراک جاهل و عالم؟) نه ربطی به عالم و جاهل ندارد قاعده اشتراک یعنی اشتراک حاضرین عصر نزول و غائبین در عصر نزول. دلیل آن روایاتی است که می گوید حلال محمد حلال الی یوم القیامة. چون استصحاب در حق آنها جاری است این را میدانم بنابراین حکم من هم عین همان حکم است.

سوال: پاسخ: اشتراک می خواهد بگوید احتمالات دیگر را ندهید.

به نظرم مقایسه ای که آقای خویی می فرمایند صرف نظر از اینکه به کلام مرحوم شیخ ربط ندارد این مقایسه ناتمام است. اجماعی که ایشان مطرح می کند این است که اگر حکمی برای آنان ثابت است ولو با استصحاب این حکم در حق ما هم جاری می شود ولو استصحاب جاری نشود اگر این باشد که مطلب تمام است.

جواب دیگری که مرحوم شیخ به این اشکال داده این هست « و ثانيا أن اختلاف الأشخاص لا يمنع عن الاستصحاب و إلا لم يجر استصحاب عدم النسخ. و حله أن المستصحب هو الحكم الكلي الثابت للجماعة على وجه لا مدخل لأشخاصهم فيه. إذ لو فرض وجود اللاحقين في السابق عمهم الحكم قطعا فإن الشريعة اللاحقة لا تحدث عند انقراض أهل الشريعة الأولى غاية الأمر احتمال مدخلية بعض أوصافهم المعتبرة (در بعضی از نسخ کلمه المتغیرة آمده که شاید بهتر هم باشد) في موضوع الحكم.

 و مثل هذا لو أثر في الاستصحاب لقدح في أكثر الإستصحابات (این نکته دیگری است که بماند)‏ »

شیخ تعبیرش این است که مستصحب حکم کلی ثابت برای جماعتی است که لا مدخل لأشخاصهم فيه. بعد هم توضیح داده که إذ لو فرض وجود اللاحقين في السابق عمهم الحكم قطعا. مرحوم آقای خویی تعبیر مرحوم شیخ را با اصطلاحات غیر شیخ بیان کرده است تعبیر ایشان این است که غیر واحد من المتاخرین هم آن را پسندیده اند و آن این است که « أنّ توهم دخل خصوصية هؤلاء الأشخاص مبني على أن تكون الأحكام مجعولةً على نحو القضايا الخارجية، و ليس الأمر كذلك، فانّ التحقيق أنّها مجعولة على نحو القضايا الحقيقية، فلا دخل لخصوصية الأفراد في ثبوت الحكم لها، بل الحكم ثابت للطبيعة أينما سرت من الأفراد الموجودة بالفعل و ما يوجد بعد ذلك، فلو كان هذا الشخص موجوداً في زمان الشريعة السابقة، لكان الحكم ثابتاً في حقه بلا إشكال، فليس القصور في ثبوت الحكم من ناحية المقتضي، إنّما الكلام في احتمال الرافع و هو النسخ، فيرجع إلى أصالة عدم النسخ، و لا مانع منه من جهة اعتبار وحدة الموضوع في القضيتين، إذ الوحدة حاصلة بعد كون الموضوع هي الطبيعة لا الأفراد، هذا. »

این تعبیرات که موضوع طبیعت است موضوع افراد است، این تعبیرات در کلام مرحوم شیخ نیست قضایای حقیقیه قضایای خارجیه. تعبیرات شیخ همان مقدار است که من نقل کردم. حالا من تقریب اقای خویی را ادامه میدهم حالا در موردش صحبت می کنیم و روشن می شود که با کلام شیخ چه مقدار می شود موافقت کرد. مرحوم اقای خویی می فرماید که نسخ در احکام شریعه به معنای دفع است به معنای أَمَد حکم است یعنی در بطن واقع حکم اصلا نسبت به این زمان سابق اصلا ثابت نبوده ولو زمان بدوی اینگونه بوده که حکم این زمان را هم شامل می شود ولی نسخ که می شود کشف می کند که این زمان را شامل نمیشده نسخ بیان عدم شمول اطلاق ازمانی نسبت به زمان متأخر است ابتدائا آن دلیل منسوخ اطلاق ازمانی داشته است ظهور دلیل در این بوده که حکم اطلاق ازمانی دارد و مصلحت این بوده که این اطلاق ازمانی و این ظهور به ذهن افراد خطور داده شود متوجه نشوند که . تصورشان این بوده که حکم نسبت به زمان آینده هم استمرار دارد ولی با آمدن ناسخ می فهمد که از اول شارع مقدس آن حکم را مضیق جعل کرده بوده و موسع نبوده وجهش این است که ایشان میفرماید که امهال در مقام ثبوت معنا ندارد پس شارع که از اول حکم را جعل کرده یا حکم را دائمی جعل کرده یا موقت. اگر دائمی جعل کرده منافات با مرتفع شدن دارد بنابراین این معنایش این است که شارع مقدس از اول حکم را مقید به زمان قبل جعل کرده غایة الامر در مقام بیان، بیانش به خاطر مصلحتی غایت حکم را در دلیل منسوخ بیان نکرده است با آمدن ناسخ ،غایت حکم منسوخ روشن می شود این بیان اقای خویی است . میفرماید که « أنّ النسخ في الأحكام الشرعية إنّما هو بمعنى الدفع و بيان أمد الحكم، لأنّ النسخ بمعنى رفع الحكم الثابت مستلزم للبداء المستحيل في حقه (سبحانه و تعالى) » می گوید اگر قرار باشد که این حکم از اول در حق افراد آینده هم ثابت باشد این لازمه اش بداء است پس این معنایش این است که در حق آیندگان ثابت نیست. به نحو مهمله هم که معنا ندارد که حکم مهمل باشد.

بعد ادامه ای دارد که من همین جا بحث را متوقف می کنم نکته ای را عرض کنم. اقای صدر اینجا کلامی دارد که گویا ناظر به کلام اقای خویی است ایشان می فرماید که ما در دو مرحله اینجا بحث داریم یک مرحله جعل به عنوان یک اعتبار و یک مرحله مبادی جعل آن اراده و امثال آن. اگر مبادی جعل را در نظر بگیرید اینکه اراده شارع نسبت به حکم به آینده تعلق گرفته یا نه بله حرف شما درست است اراده شارع تعلق نگرفته به این حکم در آینده. ولی اگر خود جعل را به عنوان یک اعتبار در نظر بگیریم مانعی ندارد. ممکن است ما بگوییم این اعتبار اعتبار مستمر است یک اعتبار مستمر است همچنان که شما می گویید در مقام ظاهر شارع مقدس می تواند یک چیزی را اظهار کند که خلاف واقع است جعلش هم می تواند تعلق گرفته باشد جعلش از اول ، مصلحت در این بوده که یک جعل مستمر باشد به تعبیر دیگر در کلام اقای صدر نیست من عرض می کنم اگر ما جعل را به تمامه تابع ملاک و مبادی بدانیم یعنی به مقداری که اراده وجود دارد به همان مقدار باید جعل وجود داشته باشد خوب وقتی اراده شارع مضیق است طبیعة باید جعل هم مضیق است ولی گاهی اوقات جعل شارع علاوه بر اراده شارع نکات دیگری هم دخالت دارد جعل شارع فقط در مورد اراده شارع نسبت به متعلق نیست ممکن است شارع نسبت به متعلق اراده نداشته باشد ولی جعلش باشد مثل اوامر امتحانیه. شارع نسبت به متعلق اراده ندارد ولی جعل می کند به خاطر مصلحتی که در نفس جعل است. اراده ای که نسبت به نفس جعل تعلق می گیرد آن مشکلی که شما مطرح می کنید این است که آیا مصلحت در متعلق وجود داشته یا نه مشکل بداء در جایی است که مصلحت در متعلق را تمام العله برای جعل بدانیم بحث این است که در زمان آینده و ناسخ آیا مصلحت در متعلق بوده یا نه . اگر بوده است مصلحت، چرا نسخ شده و اگر نبوده چرا اول جعل شده است نمی شود هم مصلحت باشد هم نباشد اینها همه مبتنی بر این است که ما مصلحت در متعلق را تمام العله برای جعل بدانیم ولی اگر مصلحت در متعلق را تمام العله ندانیم مصلحت در جعل را هم پایش را وسط کشیدیم اراده نسبت به جعل را هم پایش را وسط کشیدیم پاسخ این است که چرا شارع مقدس الان جعل کرده است نه به خاطر مصلحت در متعلق. مصلحت در متعلق نبوده است ولی مصلحت در جعل بوه است به خاطر همین آن مصلحت جعل باعث شده که در زمان سابق جعل باشد ولی الان آن مصلحت استمرار جعل نیست. مصلحت در متعلق باعث می شود که چون طبق ناسخ است حکم ناسخ اینجا محکم شود پس اشکال اقای خویی مبتنی بر این است که ما آن مصلحت در جعل را در جعل کافی ندانیم میخواهیم بگویم باید حتما مصلحت در متعلق باشد درحالی که مصلحت در جعل می تواند باشد و مشکل بداء هم اینجا حاصل نمی شود.

بحث حب و بغض و اراده خیلی مهم نیست بحث اینکه ارادة الجعل مهم است یا ارادة المتعلق. آن را عرض کردم که مبادی حکم را چه بدانیم اراده متعلق؛ اراده متعلق در موارد نسخ وجود ندارد مضیق است ولی ارادة الجعل هست اراده جعل با خود جعل توأم است یعنی تا شارع اراده جعل نکرده باشه جعل تعلق نمی گیرد این است که یک مقداری حالا عرض کنم خدمت شما این مباحث به کلام اقای خویی تابع این است که ما در جعل تمام العلة را مصلحت در متعلق بدانیم و برای مصلحت در جعل، دخالتی در جعل قائل نباشیم فرمایش اقای خویی درست است ولی اگر حالا یک نکته ای را عرض کنم این مطلبی که آقای خویی تعبیر می کند که اهمال در مقام ثبوت امکان پذیر نیست نکته ای دارد که فردا صحبت می کنم

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین